

اصلاح اندیشه دینی

یکم

چه بسا سرشت آدمی بر صلاح، و گرایش ذاتی او به خیر باشد، با این همه، تردیدی نیست که همواره فساد و افساد در میان افراد و جوامع حضور و تأثیری چشمگیر داشته است، تا جایی که برخی از ادیان، فلسفه‌ها و مکاتب جامعه‌شناختی و روان‌شناختی را بدین نظر سوق داده است که گویا بنیاد ذاتی آدمی بر شر و فساد نهاده شده است. این تلقی را برخی به اسلام نیز تعمیم داده‌اند، ولی بسیار بعید است کسی بتواند از عهده اثبات آن برآید. هم منابع اسلامی و هم فلسفه‌های مسلمانان گرایش ذاتی به شر و نیز غلبه فعلی و عملی شر بر خیر را - هم در انسان و هم در کل آفرینش - نمی‌پذیرند. این نگرش‌های بدبینانه بیش از آن‌که خاستگاهی علمی و دینی داشته باشد ناشی از بحران‌های اجتماعی و ناکارآمدی‌ها است. اگر کسانی همچنان بر دلالت برخی از نصوص دینی بر ردیلت‌گرایی در انسان‌ها اصرار داشته باشند می‌توان آنها را به دیدگاه برخی از معاصران رهنمون شد که بنا به تعلیمات دینی، آدمی را طبیعتی است ناشی از جنبه مادی، جسمانی و سفلی‌اش که ناشکیبا و بی‌تاب، حریص و آزمند، عجول و شتابان و مانند آن است، و او را فطرتی است ناشی از جنبه معنوی، روحانی و علوی وی که خداجو، فضیلت‌گرا، زیبایی‌پسند و از این قبیل است و همانطور که جسم مقهور و مأمور نفس است طبیعت هم مقهور فطرت است.

به‌رغم پذیرش سرشت و ذات خیرخواه و فضیلت‌گرای آدمی، جای تردیدی نیست که دواعی شر و فساد به اندازه‌ای فراوان و نیرومندند که همواره برخی از انسان‌ها را به تلاش برای فساد در زمین، انحراف دیگران و نیز تحریف حقائق سوق داده‌اند.

در خصوص تحریف، بیش از آنکه جویای عوامل غیر معرفتی باشیم، بهتر آن است که عوامل معرفتی را بشناسیم و در نظر بگیریم. و از این بهتر آن است که اساساً انگیزه خوانی را واگذاریم و تنها بر وجود واقعی ناخوشایند به نام تحریف حقائق و از جمله، حقائق دینی تأکید کنیم.

جاذبه‌های بی‌نظیر دین که همهٔ ساحت‌های وجودی آدمی را مسحّر خود می‌سازد، همواره بسیاری را بر آن داشته که به جای تلاش‌های بیهوده برای نابودکردن و یا حتی به حاشیه راندن دین، با انواع تحریف‌ها آن را به سود خود، بشناسند و بشناساند و حتی گاه آن را به ضد خود تبدیل کرده، ابزار نیل به خواسته‌های مادی و دنیایی‌شان قرار دهند و همواره برخی از عالمان و علاقمندان ادیان نیز ناخواسته و ناآگاهانه و عمدتاً به خاطر عدم مراعات قواعد استنباط تفکر دینی در این وادی غلتیده و لغزیده‌اند.

دوم

هر دینی که آمده و هر برگزیده‌ای که پیامی آسمانی را آورده، همواره علاوه بر ستیز با مترفان و مستکبران، چالشی همه‌جانبه با برخی از عالمان و پیروان ادیان گذشته داشته است که به حقیقتی فراتر از چارچوب فهم دینی خود و خارج از کنترل خود وقعی نمی‌نهادند. از مهم‌ترین عوامل مؤثر در تجدید نبوت‌ها همین انحراف‌ها و تحریف‌ها بوده است. می‌توان احتمال داد که تجدید نبوت‌ها عمدتاً نه برای دعوت مردم به خدا، قانون و اخلاق - که گرایش به آنها فطری و غریزی است -، که برای زدودن غبارهای تحریف و انحراف و بیرون‌کشاندن دینه‌های عقلی و گنجینه‌های دینی از زیر انبوه یافته‌ها، و ساخته و پرداخته‌های انسانی بوده است.

آنگاه که در سپیده‌دم تاریخ پیامبری آمد با تعالیمی که به مدد ذهن‌های رونق‌گرفته، خرده‌های رشدیافته، کتابت و دانش پیش‌رفته و حکومت‌پا گرفته و دوام‌یافته، دیگر، محوشدنی و مسخ‌کردنی نبود، سلسلهٔ پیامبران پایان گرفت و ختم نبوت اعلام گشت. ختم نبوت مقتضی آن است که آنچه مایهٔ سعادت و نجات است تا پایان روزگار در اختیار، و در دسترس رهپویان و حقیقت‌جویان باشد. امامت شیعی نیز بیشتر برای تکمیل شریعت، اصلاح دیانت و راهبری امت بوده است. از این‌رو در روزگار غیبت امام معصوم - علیه‌السلام - هر چند مسلمانان به محرومیت‌های بسیاری گرفتار شده‌اند، راه

دستیابی به حقیقت دین و حقائق دینی بسته نشده است. میراث پیامبر اسلام همچنان در اختیار ماست. درست است که دین اسلام نیز از آنچه در دیگر ادیان رخ داده مصون نمانده است، اما به رغم این واقعیت، تقدیر الهی، تدبیر پیشوایان دینی و موقعیت زمانی ظهور اسلام چنان بوده است که امروزه کسی نمی تواند دست کم، در اصل وجود تاریخی پیامبر اسلام، انتساب قرآن به آن حضرت - به عنوان دارنده و رساننده وحی الهی - و حقائق انکارناپذیر از سیره و اقوال آن گرامی پیامبر خدا تردیدی روادارد و این در حالی است که در مورد پیامبران یا بنیانگذاران دیگر ادیان قبل از اسلام و در انتساب کتاب های مقدس آن ادیان به آن پیامبران، بنا به موازین علمی و تاریخی قطعیتی وجود ندارد، هر چند دینداران در اثبات مبادی و مبانی دینی خود چشم انتظار دیگران نیستند و به داده های سنت دینی خود ایمان و اطمینان دارند.

سوم

در میان انواع تحریف ها، شاید مخرب ترین نوع، تحریف معنوی باشد. تحریف معنوی، یعنی به جای دست بردن در الفاظ متون مقدس، و کم و زیاد کردن آن - کاری که می تواند برملا شود و احساسات و حساسیت های دینی مؤمنان را برانگیزد - در اصل یا گستره معانی آن الفاظ دست برده شود. این سرمایه ایمانی که در صورت تحریف لفظی چه بسا از دست برود در این رویکرد باقی می ماند و به سرمایه ای سود آفرین برای بدخواهان و کژاندیشان تبدیل می گردد.

تحریف معنوی عمدتاً از راه تفسیرهای ناصواب و وارونه، یا از راه تهی کردن الفاظ از عمق معنوی شان، یا از راه تطبیق آنها بر مصادیق غیر واقعی و یا از راه تقدیم و تأخیر در مرتبت مفاهیم و جابه جایی اصول و فروع صورت می گیرد.

برای این که چندان انتزاعی و کلی سخن نگفته باشیم و نیز خودمان نقاد خودمان باشیم بنگریم به جایگاه عقل و عدل در فقه شیعی که علی رغم مرتبت والایی که برای عقل در کلام و اصول فقه قائل می شویم و از حسن و قبح ذاتی و عقلی افعال سخن می گوئیم، هر چه در فقه بیشتر غور می کنیم کمتر نقش و تأثیر عقل را در فتاوی فقهی می یابیم. به واقع اگر ما در اصول فقه به مستقلات و ملازمات عقلیه اعتقادی نمی داشتیم و به عقل به عنوان منبعی از منابع تشریح - ولو به حکم «کَلِمَا حَكَمَ بِه الْعَقْلُ حَكَمَ بِه

الشّرع» - باور نمی داشتیم آیا فقه ما با آنچه هم اکنون هست فرقی می کرد؟! شیعه را به حق - در کنار معتزله - عدلیّه می دانند و ما همواره به باورمان به عدل الاهی بالیده ایم و مسلم است که عدالت اجتماعی از مظاهر یا مصادیق اصل کلامی عدل الاهی است. چگونه است که اصلی که از چنین مرتبت اعتقادی والایی برخوردار است در فقه ما - چه به صورت قاعده ای فقهی و چه به صورت یک دلیل فقهی - بروز و ظهوری درخور ندارد؟ چرا در فقه، کم می بینیم که حکمی را به استناد آن که مقتضای عدل است یا برخلاف آن، اثبات یا نفی کنند؟

بی توجهی به سیاست و حکومت و نیز مبارزه با حکومت های ستم پیشه در مقطعی، و سیاسی کردن دین و افراط و مبالغه در ابعاد سیاسی و انقلابی آن در مقطعی دیگر باز نمونه دیگری از تحریف معنوی است. سکولاریزم چه به صورت نظری - چنانکه امروزه برخی گویای آن هستند -، و چه به صورت عملی - چنانکه در گذشته از سوی بسیاری از عالمان و دینداران معمول بوده است - بی توجهی عمیق به ابعاد سیاسی و اجتماعی دین اسلام است، همچنانکه فراموش کردن آرمان های معنوی و اخلاقی و فرجه کردن جنبه سیاسی اسلام، به گونه ای که تحقق آن را لزوماً در حکومت، آن هم در شکل خاصی بینیم نیز دست بردن در نظم و مرتبت مفاهیم دینی است. باز از این قبیل است غرقه شدن در منقبت گویی امامان شیعه و مرثیه خوانی برای آنان به جای تلاش برای شناختن و شناساندن سیره و گفته های آن بزرگواران.

چهارم

اگر بپذیریم که در اسلام نیز همچون دیگر ادیان، تحریف معنوی صورت گرفته است و نیز اگر بپذیریم که برخلاف برخی از دیگر ادیان که راه آنان به سوی منابع و تاریخ واقعی دیشان بسیار دشوار و حتی گاهی ناپیمودنی است، راه دستیابی ما مسلمانان به بسیاری از حقائق اسلامی راهی است پیمودنی و با دشواری هایی کمتر، در این صورت، باید اذعان کنیم که مهم ترین و اصلی ترین رسالت روحانیان و عالمان دینی باز شناختن و نشان دادن اسلام واقعی و اصیل است. این همان رسالتی است که از آن به «اصلاح اندیشه دینی» تعبیر می کنیم.

اصلاح طلبی در قلمرو دین هرچند به دهه ها و سده های نخستین اسلام برمی گردد و

به خصوص، گفتار و رفتار امامان شیعه را عمدتاً باید در همین مسیر دید و دانست، در یکی دو قرن اخیر به طور جدی از نو، مورد توجه بسیاری از اندیشمندان و عالمانِ در دانشنای جهان اسلام قرار گرفته است. روبرو شدن با پیشرفت‌های خیره‌کننده غربیان و سیطره سیاسی، نظامی و حتی فرهنگی آنان بر جوامع اسلامی - با آن سابقه عظیم تمدنی - هر صاحب اندیشه‌ای را در برابر این پرسش قرار داده که این همه فاصله میان غرب و شرق چرا و چگونه رخ داده است؟

همه کسانی که در دو بیست سال اخیر در سرتاسر جهان اسلام مسئله و دغدغه ذهنی آنها پاسخ به این پرسش بوده است، اگر ناامید یا مرعوب نشده‌اند، گزینه اصلاح طلبی را برگزیده و چاره کار را در اصلاح تفکر دینی مسلمانان دیده‌اند. اینان چون عامل و مؤلفه اصلی پیشرفت و تمدن مسلمانان را در تعالیم دینی آنها می‌دانستند، طبعاً افول تمدنی آنها را نیز در همین تعالیم جست‌وجو می‌کردند، که زمانی حرکت آفرین، تمدن‌ساز و حیات‌بخش بوده و اینک به خاطر برداشت‌های وارونه و تفسیرهای تحریف‌آمیز به عامل ایستایی تبدیل شده است.

در این دو سده اخیر کسانی هم بوده‌اند که چه بسا خیر و صلاح ملل شرق را می‌خواستند، اما به دلیل نداشتن شناخت عمیق از خصیصه‌های فرهنگی و تاریخی شرقیان اصلاحات را فارغ از دین، و خارج از چارچوب تعالیم دینی جستند. اینان عموماً راه به جایی نبرده‌اند و حتی اگر در برخی کشورها نظام‌هایی لائیک را بنیان گذاشتند نتوانستند به اقتدار و شکوه پیشین دست یابند و همچنان میان تمدن غربی و اروپایی و دنیای اسلام سرگردانند و در هر حال به الگوی مقبول دیگر مسلمانان تبدیل نشدند.

پنجم

اما دیگر اصلاح‌طلبانی که هم به خوی دینی و خصلت دین‌گرایانه ملل و کشورهای اسلامی تفتن یافته بودند و هم به ظرفیت‌های مثبت اسلام باور داشتند چاره کار را فقط در اصلاح اندیشه دینی یافتند. اینان خود به سه گروه تقسیم شدند؛ گروهی که راه نجات را در بازگشت به دین سلف و فهم دینی اصحاب پیامبر اکرم (ص) با همه سادگی‌هایش یافتند. اینان هر چند اجتهاد را در میان اهل سنت احیا کردند، به دلیل برداشت بسته و ظاهرگرایانه از سیره اصحاب و حتی زندگی معمولی و غیردینی آنان گرفتار ارتجاع و

سیر قهقراپی شدند. اینان که به سلفیان مشهورند به مرور به قشری‌ترین جریان‌های فکری و مذهبی دنیای اسلام تبدیل شدند. سلفیان در آغاز با داعیه اصلاح طلبی نهضت خود را آغاز کردند و حتی تمایل اندک محمد عبده و تمایل شدید شاگرد برجسته وی رشیدرضا را - که هر دو از مصلحان جهان اسلام به شمار می‌آیند - جلب کردند. شگفتی در اینجاست که سلفی‌های متأخر امروزه بر شخصیت‌هایی چون شیخ عبده و استادش سیدجمال نیز می‌تازند، همچنانکه اندیشمندان بزرگی چون ابوالحسن اشعری و ماتریدی را که علی‌رغم نفی اعتزال گرایش خفیفی به عقل داشتند و از اهل حدیث فاصله می‌گرفتند بر نمی‌تابند.

گروه دوم که همواره در اقلیت بوده‌اند کسانی‌اند که اصلاح اندیشه دینی را در پرتو الگوهای غربی و در چارچوب سرمشوق‌های غربیان پی گرفته‌اند. به نظر اینان اندیشه اسلامی برای پویاشدن ناگزیر باید تجربه رنسانس، روشنگری و مدرنیته را از سر بگذرانند. اینان ابایی ندارند از این‌که همه تجربه‌های غربیان را از تاریخ‌گرایی‌های افراطی گرفته تا نقادی متون مقدس تا روش‌های هرمنوتیک همه را مو به مو در مورد اسلام نیز پیاده کنند. گذشته از این‌که این رویکرد تا چه اندازه از روایی و کارایی برخوردار است، شکی نیست که دنیای اسلام به هیچ‌وجه پذیرای چنین اصلاحاتی نیست و اغلب نشانه‌های اروپای در آستانه رنسانس یا اروپای عصر روشنگری در این قسمت از جهان دیده نمی‌شود، همچنان که تفاوت‌های اساسی‌ای میان اسلام و مسیحیت وجود دارد که مانع شکل‌گیری سرنوشتی مشترک است.

به نظر می‌رسد که اگر قرار است اصلاحاتی صورت بگیرد - که گریزی از آن نیست - در میان راه‌های مطرح، تنها راهی که از شانس موفقیت بیشتری برخوردار است اصلاح اندیشه اسلامی با سازوکارهای تعبیه‌شده در همین حوزه فکری و دینی است. می‌توان از تجربیات دیگران مدد خواست و الهام گرفت و می‌توان برخی از روش‌های آنان را به کار بست، اما همواره باید در چارچوب همین سنت دینی حرکت کرد. در همین علوم ابزاری شکل‌گرفته یا رونق‌یافته در اسلام مانند اصول فقه و منطق، سازوکارهای فراوانی وجود دارند که اگر به خوبی بازشناخته شوند و نیز عمق و توسعه بیابند می‌توان به مدد آنها اندیشه اسلامی را سامانی دوباره داد. در همین کلام و فلسفه اسلامی ظرفیت‌های بالایی وجود دارد که اگر به خوبی شناخته شود می‌تواند عقلانیت اسلامی را از نو احیا کند.

همین سخن را می‌توان درباره ابعاد و مضامین معنوی و عرفانی، و نظریات و احکام فقهی و حقوقی اسلام نیز بازگفت.

ما در این رویکرد در پی تقرب به اسلام راستین و اسلام ناب محمدی هستیم، اما با چشمانی باز و با در نظر گرفتن مقتضیات زمانه و با تمیز ثوابت از متغیرات، و ذاتیات از عرضیات، و شیوه‌ها از اهداف. ما در این رهیافت دغدغه حقیقت را داریم، اما نه هر حقیقتی، بلکه حقیقت دینی که البته به باور ما جلوه‌اعلای همان حقیقت مطلق یا لااقل اطمینان‌بخش‌ترین برداشت از آن حقیقت یگانه است.

تفصیل سخن در این باب نیازمند همت علمی و مشارکت فکری صاحبان علم و اندیشه است و از این قلم جز طرح بحث یا تأکید بر آنچه مصلحانی چون سیدجمال، شیخ محمد عبده و اقبال، و در زمان و سرزمین خودمان اصلاحگرانی چون امام خمینی، علامه طباطبایی و آیت‌الله مطهری می‌جستند نیست.

آنچه در اینجا باید بر آن تأکید بورزیم این است که هرگز نباید به وضع موجود رضایت داد و دل خوش داشت، وضعی که هر روز بیشتر به سمت رکود، ایستایی و تحجر پیش می‌رود. باید اصلاح اندیشه دینی را وجهه همت خود قرار دهیم، هر چند در تزیق اندیشه‌های اصلاحی به جامعه و به حوزه اندیشه دینی باید با حوصله و دقت فراوان عمل کنیم و به اصلاح زیرساخت‌ها بیش از اصلاح جنبه‌های روبنایی اهمیت دهیم.

سردبیر